

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

عزیز نعیمی

۰۹ اگست ۲۰۱۴

عرض ادب و ابراز امتنان خدمت رزمندۀ متعهد و شجاع خانم معروفی

محترم خانم دیپلوم انجنیر نسرین معروفی!

درود های گرم و صمیمانه ام را از این دیار غرق در بدبختی، جنگ و مرض تقدیم می دارم و خوشحالم از این که انسان باشهامت و خبیری از دیار «بی دردان» نه تنها درد میهن و مردمش را احساس می نماید، بلکه آن را با زبان فصیح و صریح نیز بازتاب می دهد. چنین امری وقتی برای شخص خودم مایه افتخار و مباهات می گردد که می بینم چنان انسانهایی به سیاه مشق های من علاقه گرفته و تشویق می دارند تا باز هم آنچه را درست فکر می کنم به زبان آورده و با دیگران در میان گذارم.

محترم خانم معروفی!

از این که پاسخ نامه محبت آمیز و تشویق کننده تان را اندکی دیر تر می نگارم ، امید بر من ببخشائید، علت چنین تأخیری همان مسأله یک کشمش و چند قلندر است؛ چه ما که تمام فامیل از یک «لپ تاپ» استفاده می نمایم به نسبت مسافرت یکی از فرزندان و نیاز وی به لپ تاپ در آنجا، بقیه از آن محروم بودیم، اینک که مشکل تخنیکی حل شده و خانواده تصمیم گرفته تا یک کمپیوتر دیگر نیز دست و پا نمایند، فرصت پاسخدهی را یافته ام.

من در نوشته قبلی که مورد تأیید جناب شما و عده ای از دوستان دور و نزدیک قرار گرفته بود، در خطوط کلی آن شناخت خویش را از **عبدالله عبدالله** نگاشته و به ارتباط شرکت در انتخابات نیز نکاتی را نگاشته بودم، عملی که در اینجا چیزی نموده بود و نموده است که از طرف شرکای غارتگریهای **عبدالله** به مثابه **سلیمان رشدی** افغانستان تشخیص شده و حکم اعدام صادر شود، دوستان زیادی تلاش نموده اند تا من را متقاعد بسازند که از آنچه نوشته ام انکار نمایم تا باشد از غضب جاننشینان **الله** در امان بمانم.

آنها نمی خواهند بدانند که من آگاهانه به چنان کاری دست یازیده ام و این را هم نمی خواهند بدانند که من در سن و سالی هستم که می توانم به علاوه تشخیص خوب و بد، مسؤولیت اعمالم را شخصاً بردوش بگیرم و همچنان آنها نمی خواهند بدانند که من از اخوان و اخوانیت آنقدر شناخت دارم تا بدانم که آنها در بهترین صورت حیثیت سایه را

دارند، که هیچ گاهی نمی توان از وی فرار نمود تنها راه نجات از تعقیب سایه رفتن به طرف آن است، این قانون فزیک است و من هم چند روزی در مقابل تخته سیاه فزیک تدریس نموده ام.

در هر صورت آنها یعنی شورای نظاری ها چه دیروز در رکاب روس و چه اینک در رکاب امریکا، قدرت، پول و تفنگچی داشته و هنوز هم دارند، من از حرفی که زده ام نه تنها پوزش نمی خواهم و یا گفتن آن را انکار نمی نمایم، بلکه حاضرم تمام گفته هایم را در محضر مردم به اثبات نیز برسانم، حتا اگر روز اثبات، آخرین روز حیاتم هم باشد.

محترم خانم معروفی!

خلاف تأیید های تشویق آمیز شما و برخی از دوستان دیگر، بعد از نشر آن مقاله، کسانی از من انتقاد داشته و در چند نکته گله مند بودند که چرا بدانها نپرداخته ام، در اینجا با اجازه شما، به رسم خودم امتنانم را از شما با کشودن بیشتر آن بحث ابراز می دارم.

نخستین نکته ای که دوستان، بر آن انگشت انتقاد گذاشته بودند، این بود که گویا من چرا راجع به «سلامت انتخابات» چیزی ننوشته ام .

خدمت این عده از دوستان به عرض برسانم که برای من اصل مسأله، سلامت و یا عدم سلامت آن انتخابات نبوده و نیست، بلکه اساس مسأله این بوده و است که آیا این انتخابات کذائی مشروعیت داشته و یا خیر؟ اگر مشروعیت داشته آن مشروعیت را از کجا کسب نموده است؟ از اراده مردم و یا از میله های توپ و تانک نیروهای اشغالگر؟ و آیا اصولاً «ب ۵۲» و راکت های کروز می توانند به یک نظام دست نشانده مشروعیت ببخشند و یا خیر؟ نکند فیل این آقایان یاد هندوستان افتاده زیر نام مشروعیت «ب ۵۲» در اساس خواستار آنند تا جهت روسفیدی محصول «میگ ۲۳» زمینه سازی بنمایند؟

در اینجا مشکل ما با جمعی از قلم به دستان هوادار «سلامت و یا عدم سلامت انتخابات» ، آن چیزی نیست که آنها می خواهند در آن مورد قلمفرسائی نموده با هزار و یک حيله دلّی بی ارزش شان را دیبای چین بنمایانند، بلکه برخورد روشن و آشکار در مورد مفاهیم مشروعیت، قانونیت و سلامت انتخابات است. به نظر من این نظام با تمام کرو فر آن به دلیل آن که ساخت دست و محصول تجاوز استعمار است، هیچ نوع مشروعیتی ندارد، تلاش هائی که رژیم دست نشانده و بادارانش به منظور قانونی جلوه دادن آن نموده اند، کمترین تأثیری در فقدان پایه های مشروعیت نظام نداشته و نخواهد داشت.

از دید من آنهایی که می خواهند به عوض تمرکز بحث بر روی مشروعیت و عدم مشروعیت نظام، به قانونیت نظام و سلامت انتخابات آن پردازند، اگر واقعاً انسانهای عقب مانده و کور مغزی نباشند که سالها به دنبال دم خر دجال آواز سرداده اند، عناصری اند خود فروخته و نوکر استعمار که اینک موقع را مناسب یافته و از مردم می خواهند تا به خیمه شب بازی استعمار خود را عیار ساخته و به ساز آنها برقصند. اگر چنین نیست، من از تمام کسانی که تا حال به ده ها صفحه سیاه نموده و با هزار و یک آه و ناله خواسته اند از دو مزدور و خود فروخته یکی را صادق و آن دیگری را متقلب و جعلکار به اثبات برسانند، صمیمانه می خواهم تا نخست نظر شان را بدون اگر و مگر و دیوار را دو طرفه کاهگل کردن، در مورد ماهیت دولت و مشروعیت آن بنگارند. هرگاه بعد از بحث، من هم با ایشان به این عقیده رسیدم که رژیم از مشروعیت برخوردار است، می شود بعد از آن به سلامت و عدم سلامت آن پردازیم و اگر چنان نشد و آنها نیز پذیرفتند که این رژیم مشروعیت ندارد، تقاضای صمیمانه ام از آنها این است که

بیش از این به چشم مردم خاک زده، با هر جمله عزت، شخصیت و شرافت خودشان را نزد خوانندگان چیز فهم آسیب نرسانند.

در همین قسمت به خاطر آن که مطلب کاملاً از ابهام برآمده دیرفهمان بدانند که من چه می گویم، مثالی را تذکر می دهم:

گویند دونفر ملا بر جسد حیوانی که از آن خون جاری بود رسیدند و دیدند که چند نفر دیگر هم به دور آن حلقه زده راجع به چگونگی ذبح و حلال و حرام بودن آن بحث می نمایند. تنی از آن جمع، ادعا داشت که تمام شرایط ذبح اسلامی حین کشتن مراعات شده لذا، مذبوح حلال است و جمعی دیگر را اعتقاد بر آن بود که چون حین ذبح، حیوان رو به قبله سربریده نشده لذا ذبح شرعی نبوده و گوشت آن حرام است.

دو ملا که تمام عمر را از ایجاد نفاق و شقاق بین مردم امرار حیات نموده بودند، در اسرع وقت هریک سمتی را انتخاب نموده شروع کردند به آوردن حدیث و آیت برای اثبات نظر خود. در این میان فردی که از جهالت مردم و شبیادی ملاها جانش به لب رسیده بود، هر دو طرف را مخاطب قرار داده گفت:

بنده های خدا! شما که مسلمان هستید چرا به عوض توجه به چگونگی ذبح، به اصل مذبوح نظر نمی اندازید که آیا اصولاً حلال گوشت است و یا نه؟ این حیوانی که در اینجا افتاده و خون از گردن آن می چکد، خوک است که خدایتان آن را حرام اعلام داشته است. و این حرمت ذاتی را هیچ کاردی، هیچ سلاخی و در هیچ شرایطی نمی تواند حلال بسازد.

هرگاه از این مثال ساده بخواهیم نتیجه بگیریم، دیده می شود که عدم مشروعیت دولت دست نشانده کابل به ذات و ماهیت دست نشانده آن بر می گردد و هیچ بازی انتخاباتی نمی تواند آن فقدان مشروعیت را جبران نماید.

انتقاد دوم و گله مندی دوستان بیشتر خارج نشین از آوردن ترکیب «بگیل زاد» در آن نوشته بود، این که چنان ترکیبی چقدر رسا بوده و به چه میزان نارسا، امیدوارم با توضیحاتی که در زمینه می دهم، مواضع روشن بگردد، اگر با وجود آنهم برخی نتوانند آن را تحمل نمایند، با تأسف گناه خودشان است، چه هرگاه می خواستند به چنان صفتی متصف نگردند، وطن و وطندار را در روز بد، تنها نمی گذاشتند تا این کلمه در مورد شان مصداق نمی یافت.

و اما منظور من:

هدف من از آوردن ترکیب «بگیل زاد» آنهم به تعقیب نام «خلیل زاد» در کل آنهایی بود که به مانند خلیل زادها در تمام دوران مصیبت اشغال کشور به وسیله روسها، حاکمیت جنایتکاران اخوانی و جهادی و سلطه دار و تازیانه طالب چنان گم و نیست بودند تو گوئی مادر روزگار آنها را به دنیا نیاورده بود، یعنی در کل بروکراسی به گفته استاد موسوی «فاسد و دست نخورده خاندان سلطنتی». اینها که در تمام آن دورانهای سیاه و ظلمت قیرگونه، کمترین جای پائی در داخل کشور نداشته و اگر طیارات «ب ۵۲» بر افغانستان بمب نمی ریخت تا اکنون نیز نشانی از آنها دیده نمی شد، به محض اشغال افغانستان به وسیله آمریکا و شرکاء به یکباره به مانند مور و ملخ خود و فرزندان شان از همه جا بر کشور ریخته، به مانند صاحبان اصلی کشور، شروع به امر و نهی نمودند. در بین این قشر اگر کسانی بودند که با دستان پر از علم و فرهنگ غرب، به قصد خدمت به میهن وارد کشور شده بودند که تعداد شان سخت معدود و انگشت شمار بود، افرادی هم وجود داشت و دارد که سالها به جرم قاچاق مواد مخدر در زندانهای آمریکا و اروپا گذرانیده بودند و طنز تلخ روزگار آن بود که دولت دست نشانده گرزی بر مبنای خواست و خصلت چنان حاکمیتی، افرادی از آن جمع را در شغل های «مبارزه با مواد مخدر» مقرر نمود.

وقتی من از «بگیل زاد» ها یاد می کنم در قدم اول منظورم همین قشربست که با استعمار آمده اند و به یقین با فرار استعمار مجدداً خواهند گریخت، شاید بتوان برجسته ترین نمونه آن را در وجود اشرف غنی مشخص نمود. در غیر آن به سایر طیفهایی که چه به صورت فردی و چه هم به صورت جمعی و در ارتباط با نهاد های مبارزاتی ضد اشغالگران روسی، جهادی و طالبی رزمیده اند و اگر خود اینک بنا بر ده ها دلیل با مصیبت دست به گریبان نیستند، طیفی را که از آن نمایندگی می نمایند، هنوز هم سینه سپر ساخته و در دفاع از میهن گام می گذارند، هیچ گاهی توهین نکرده و به خود این حق را هم نمی دهم تا به آنها توهین روا بدارم، مگر این را حق خود می دانم به آنها گوشزد نمایم که آنها در بهترین صورت فقط می توانند حیثیت مشاوران خوب را داشته باشند، نه تصمیم گیرندگان را. منطق حکم می نماید تا تصمیم را کسانی اتخاذ نمایند که در بین دود، آتش و باروت زیسته و بر بالای اجساد نزدیکترین کسان خود در حالی گام گذاشته اند که نه توان و فرصت برداشتن آنها را داشته اند و نه هم می توانند پارچه های پراکنده اجساد را از ذهن خویش به در آورند و از آن هم بالاتر قیافه قاتلان آن اجساد به مثابه کابوسی در ذهن شان چنان حک شده است، که به جز با خون آن قاتلان با هیچ آب زمزم و حیاتی شسته نمی شود، تنی چند از آن قیافه ها عبدالله عبدالله، سیاف، دوستم، خلیلی، محقق، گلبدین، ربانی، مسعود، ملا عمر و ...

مشکل دیگری که با این بگیل ها و بگیل زاد ها نه تنها من بلکه به هزاران و شاید هم میلیونها افغان دیگر داشته و داریم پیروی برده وار آنها از خبرنگاران و به اصطلاح مستشرقین شرقی و غربی در تحلیل مفاهیم است. این آقایان و با تأسف چند تن از خانم ها هم، که از سالها بدین طرف یعنی برخی از چهار دهه بدین سو دیگر به کشور قدم رنجه ننموده اند و حین بیرون شدن از افغانستان هم از استخوان بندی کامل و سالم فکری برخوردار نبودند، وقتی در کشور های غربی و شرقی به نوشته های غرض آلود تنی چند از جواسیس خزیده زیر نام خبرنگار و مستشرق بر می خوردند، آن احکام را به صورت وحی منزل پذیرفته، بدون آن که در درستی و یا عدم درستی آن احکام فکر شان را به کار ببندازند و یا هم غرض از طرح چنان مفاهیمی ذهن شان را اندکی به خود مشغول دارد، شروع می کنند به تکرار طوطی وار آن مفاهیم. و گاهی در این تحلیل ها چنان گستاخانه پیش می روند که طبق همان ضرب المثل معروف، به خاطر به کرسی نشاندن ادعای شان، پای را مطابق کفش ااره می نمایند.

یکی از آن موارد طرح حاکمیت قبیله ئی در افغانستان و بدبختی های افغانستان را ناشی از ایجاد افغانستان به وسیله احمد شاه بابا دانستن می باشد. این افراد که قادرند به ارتباط چشم مور، مثنوی هفت من کاغذ بنگارند، وقتی چنین ادعای سخیفی را مطرح می سازند آگاهانه خود را به فراموشی می زنند تا به ارتباط سلطنت متمرکز فئودالی و حاکمیت قبیله ئی و تفاوت میان آنها حد اقل در دو سطر برای خوانندگان معلومات داده بعداً احکام خود را صادر نمایند، از آن گذشته این نقادان همه چیز فهم، آگاهانه نمی خواهند بنویسند که اگر در همان مقطع، احمد خان ابدالی و همراهانش افغانستان را به وجود نمی آوردند، پس چه می کردند، آن را تحت قیادت حکمرانان مغولی هند می گذاشتند تا از طرف آنها به کمپنی هند شرقی به فروش می رسید، آن را در اختیار خاندان قاجاری می گذاشتند تا سرنوشتش را معاهداتی از نوع گلستان و ترکمانچای تعیین می نمود و یا هم آن را می گذاشتند تا گورچکوف ها بر آن ترکتازی می نمودند. و وقتی به وجود آوردند آیا فهم همان زمان انسان آنوقت اجازه می داد تا چیزی به غیر از آنچه ایجاد کردند، می ساختند؟

همچنین وقتی آنها اینک تقلب انتخاباتی در انتخابات نامشروع توسط چند مزدور خود فروخته از قماش امرخیل ها و سروصدای یک میهن فروش جلاذ از قماش عبدالله عبدالله را بهانه قرار داده غده چرکین ناسیونالیسم کورشان سرباز کرده و بر احمد شاه ابدالی و سایر بنیانگذاران این خطه زیر نام مبارزه علیه قبیله گرائی قلمفرسائی می

نمایند، آیا چشم ندارند تا ببینند که در کنار **عبدالله عبدالله** چه کسانی ایستاده است؟ آیا مگر **گل آقا شیرزوی**، **زلمی رسول**، **محمود کرزی**، **سیاف** و به ده‌ها پشتون دیگر از همان قوم و قبیله ای نیستند که امروز بر اساس عملکرد امر **خیل ها** به اجدادشان فحاشی صورت می‌گیرد؟ از همه بالاتر مگر شخص **عبدالله عبدالله** قبل از رأی‌گیری به ده‌ها بار مادرش را زیر پای یک پشتون نینداخت تا خود را پشتون به اثبات برساند؟

این آقایان مگر چشم، گوش و حافظه ندارند تا درک نمایند که یکی از برجسته‌ترین شوونیست‌های پشتون **سیاف** است که در زمانش نه تنها حکم قتل تمام هزاره‌ها را صادر نمود، بلکه گستاخانه فتوا صادر کرد که هرکس پشتون نباشد و از مذهب حنفی اطاعت نکند، باید از افغانستان بیرون انداخته شود؛ اینها هم چشم دارند، هم گوش دارند و حافظه، مگر چیزی که ندارند وجدان است تا قضاوت نمایند که در اینجا خلاف ادعای چند خیرنگار و مستشرق غربی اما در اصل جواسیس سازمانهای استخباراتی، نه حاکمیت قبیله‌ئی مطرح است و نه هم تقابل قبایل با همدیگر، بلکه آنچه مطرح است تعلق به این و یا آن طرز تفکر و حفظ منافع مادی است. همین تعلقات فکری عقیدتی و حفظ منافع مادیست که **سیاف** اخوان را در کنار **عبدالله** اخوان می‌نشانند و **محمود کرزی** را در کنار **محقق** و برادرش یعنی شرکاء در غارت کابل بانک و در طرف مقابل هم **دوستم** را با **غنی** و **ضیاء مسعود** را با **خلیلی**.

محترم خانم معروفی!

من هرچند با طرح احترام به خانم‌ها موافق نیستم و در تمام عمر، از اصل به رسمیت شناختن حق مساوی آنها به مثابه انسان و یک شهروند کامل دفاع کرده و من بعد نیز خواهم نمود، اما تا حال کمتر اتفاق افتاده که روی دلایل تاریخی با زنها نیز به مانند مرد‌ها سختگیری نموده باشم، اما با اجازه وقتی زنی از قماش **گلدامایر ها**، **تاچر ها**، **گاندی ها**، **بی نظیر بوتهو ها**، **اناهیتا ها** و ... به مثابه آلت دست مردان به کشتار دست می‌یازند، عدم انتقاد از آنها را ظلم بالای سایر اناث دانسته نمی‌خواهم در قبال آنها سکوت نمایم. چنانچه در اینجا می‌خواهم صرف بر یک جمله خانم «فتانه گیلانی» که با تأسف در پورتال نیز بدون تبصره انتشار یافت، مکث کوتاهی نمایم، امید باعث رنجش متصدیان پورتال و از همه اولتر آنانی که تا اینجا من را کمک کرده اند، نشود.

وقتی از زبان «فتانه گیلانی» نقل قول می‌گردد که وی افراد جمع شده در خیمه به اصطلاح لویه جرگه را مردم دانسته و بر حرکت آنها صحه می‌گذارد و پورتال هم بدون کمترین تبصره ای چنان ادعائی را به نشر می‌رساند، مگر منی که به خاطر تقدم از **عبدالله** و بیان سوانح وی با تعلقاتش، تا آستانه مرگ تهدید شدم حق ندارم در غیاب **خانم گیلانی** در قدم اول از پورتال بپرسم که در عقب کلمه «مردم» کدام بارمعنائی را مد نظر دارد؟

اگر منظور از مردم، **امراالله صالح** (جاسوس چند جانبه و قاتل مردم ما)، **سیاف** (اخوانی شوونیست، جاسوس عربستان سعودی و قاتل مردم ما)، **گل آقا شیرزوی** (جنایتکار جنگی، شوونیست و قاتل مردم)، **عبدالله عبدالله** (جاسوس چند جانبه و قاتل مردم)، **زلمی رسول** (جاسوس)، **محمود کرزی** (وطن فروش و دزد سرمایه‌های ملی کشور)، **داوود کلکانی** (جنایتکار گلبدینی با کارنامه سیاه ملیشه‌گی) و به صد‌ها جنایتکار دیگر از همین سنخ باشد، آیا من نوعی حق ندارم با شعار «مرگ بر مردم»، آدرس «دشمنان مردم» را جويا شوم؟

چطور ممکن است انسان صاحب وجدان باشد و این افراد را مردم خطاب نماید؟ سوالیست که می‌باید پورتال جواب بگوید.

